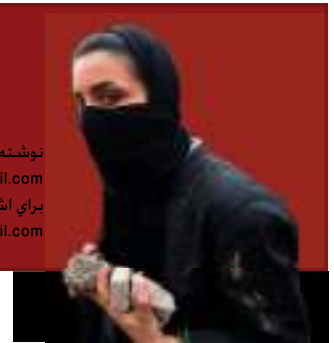


خیابان ۲۰۰

نوشته ها، مناسبات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراک روزانه با این آدرس الکترونیکی تماس بگیرید
khyaboon@gmail.com



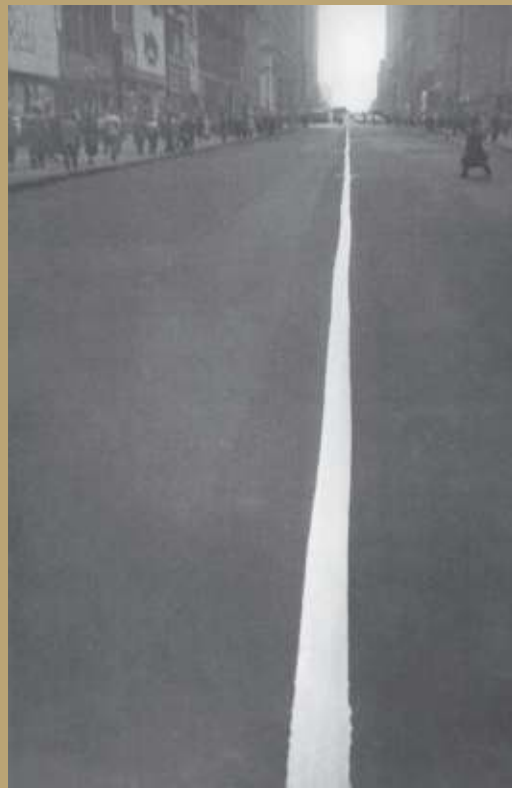
زنده باد مقاومت مردمی علیه دیکتاتوری

شنبه ۸ خردادماه ۱۳۸۸

۲۲ خرداد یا ۳۰ خرداد

امیر ک.

از روز ششم دیماه (عاشورا) به بعد امکانی برای حضور اعتراضی خیابانی مردم در تهران به وجود نیامده است. روز بیست و دوم بهمن گرچه شهروندان زیادی روانه خیابان ها شدند، اما در عمل حکومت نتوانست کنترل کامل خیابان ها را در دستان خود نگاه دارد. از آن زمان تاکنون تنها برهه مهم اعتراضی اعتصاب کردستان در اعتراض به اعدام ۵ زندانی سیاسی توسط رژیم بر اردیبهشت ماه بود. گرچه ششم مردم انباشت شده است، اما فقدان برنامه ی معینی در جنبش، فقدان راهبرد، و نوبایی سازمان یابی های مردمی مستقل، در کنار سرکوب شدید پلیسی و امنیتی، خیابان های شهر را از جامعه تهی کرده، و به دستان خون آلود جمهوری اسلامی بازپس داده است. خرداد از این روست که در تعیین سرنوشت مرحله کنونی مبارزات مردمی اهمیت ویژه می یابد. در صورتی که حکومت بتواند این ماه را کنترل کند، عملاً مرحله ی دیگری از مبارزات مردم ایران برای دستیابی به جامعه ای عادلانه و آزاد، بدون دستاوردی عینی به پایان می رسد. هم شهروندان بر این موضوع واقفند و هم دولت. «صنعت سبز» تلاش دارد مردم را برای اعتراض در ۲۲ خرداد به خیابان ها بیاورد. اما از آنجایی که فاقد سازمان و تشکیلات حزبی است، تمایلیش بر این است که این تلاش را به خرج شهروندان عادی انجام دهد تا شاید شهروندان «ویژه» از آن کامیاب شوند. گفته شده است که «در صورت دریافت مجوز» در این روز راهپیمایی برگزار خواهند کرد. می دانیم که مجوزی صادر نخواهد شد. گویندگان این مطلب نیز این مسأله را می دانند. اما هدف از بیان این اظهارات آن است که ۲۲ خرداد به عنوان هدفی برای جامعه بیان شود تا گروه ها و محافل خودنویسند مستقل معترض، همانطور که در تمام این دوران با ابتکارات خود مبارزه را پیش برده اند، اینبار نیز ابتکارات و در صورت امکان، اعتراضات خیابانی خود را در این روز یکپارچه کرده و موج جدیدی در خیابان ها تولید کنند. اما آیا بایست سالگرد خیزش نوین مردمی را در ۲۲ خرداد گرمی داشت و به حرکت درآمد؟ یا ۳۰ خرداد می تواند روز مناسبی برای یکپارچه کردن تلاش ها و ابتکارات سازمان یابی ها و حلقه های مختلف شهروندان برای اتحادی خیابانی در شهر و در اعتراض به جمهوری اسلامی باشد؟ از آنجا که مقدر شده است این بار نیز خود شهروندان ابتکار عمل را به دست بگیرند و هیچ سازمان و حزبی سراسری وجود ندارد که چنین اعتراض بزرگی را به تنهایی سازمان دهد، در نتیجه این عقل جمعی است که بایست در فرآیند سربیزی از بحث و استدلال، تصمیم گیری



این روزها در خیابان های شهر چه می گذرد

خیابان های پایتخت پر شده از علائم خطر. برخورد با ارازل، اوباش، بدحجابی، مجازات شلاق و حالا گشت های تعیین نسبت دختر و پسر!!!!!!
رادیو را در تاکسی می شنویم معلوم نیست روزی چند ساعت برنامه درباره بدحجابی

کرده، هدف گذاری و سپس اقدام کند. در این راستاست که دو استدلال زیر برای هدفگیری روز ۳۰ خرداد به جای ۲۲ خرداد طرح می شود.
دلیل مفهومی: ۲۲ خرداد سالروز برگزاری انتخابات است. فردای آن روز احمدی نژاد برنده انتخابات اعلام شد. در هفته ی پسایند آن مردم برای نشان دادن اعتراض خود به این اعلام نتیجه به خیابان ها آمدند. ۲۹ خرداد خامنه ای در نماز جمعه معترضین را به کشتار تهدید کرد. با این حال مردم شرافتمند و پاکباز، شجاعانه در ۳۰ خرداد به خیابان ها آمدند. شلیک مستقیم به تظاهرات کنندگان آغاز شد و دهها تن از شهروندان از جمله ندا آقاسلطان در خون خود غلتیدند تا گواهی شوند بر ستمکاری و خونریزی این حاکمیت. اعتراض اولیه به جا به جایی در آراء خود را در مقابل نظامی یافت که برای حفظ حاکمیت خود از خونریزی ابایی ندارد. تمام نهادهای قانونی اش (از ولایت فقیه، شورای

سردار رادان جلسه مطبوعاتی دارد قول داده با تمام قدرت خواسته مردم را ... با مفت خوانی کنار دکه روزنامه فروشی می بینی کیهان هم همان را نوشته! دستور حمله کم کم گوئی صادر شده همه انگار منتظرند ببینند واقعا چه در راه است؟ حضور نیروهای پلیس انتظامی زیاد است. انگار موتورهای ها را به همان بهانه های همیشگی دارند ضبط می کنند کنار هر پلیس ۴، ۳ تا لباس شخصی است. کنار کانکس های نیروی انتظامی هم همینطور کنار گشت های امنیت اجتماعی هم. مثل سال های پیشین با حمله و درگیری منکراتی ها را بازداشت نمی کنند شایعات زیادی شنیده می شود. برخی شایعات هم انگار برای بزرگ نشان دادن قدرت اطلاعاتی خود بین مردم پخش کرده اند مثلاً دوربین های خیابان از موارد منکراتی عکس می گیرند و بعد درب خانه ی آنان مراجعه می کنند. شماره اتومبیل های بدحجابان را دوربین های کنترل ترافیک برمی دارد. در ضمن از موارد بدحجابی بنا بر میزان و درجه بدحجابی علاوه بر تشکیل پرونده مبلغ ۱۵۰ تا یک میلیون تومان دریافت می کنند. مردها هم در امان نیستند مانند روزهای دهه ۶۰ استین کوتاه، گردنبند و مدل مو. «غلط می کنی ناموس مردم تو خیابونه» دکمه ی پسر را باز می کند و گردنبندش را می کند. البته در بسیاری موارد فقط به تذکر منکراتی خلاصه نمی شود و با گرفتن و شکاندن موبایل و گرفتن چک پول های ۵۰ و ۱۰۰ هزار تومانی همراه است.
گشت های تعیین نسبت بین دخترها و پسرهایی که در خیابان با هم اند هم بسیار فعال شده اند. پسر و دختری را در سینما می گیرند هرچه می گوید خواهر و برادرند و هر دو کارت شناسایی دارند بسیجی اصرار می کند به آن ها بروند هرچه پسر می گوید حرف خود را می زند پسر هم سلی می خواباند تو گوش

بسیجی و دختر و پسر هر دو را می برند. زن پلیسی از دختر می خواهد همراهشان برود صداها بالا می گیرد «کم تجاوز کردی از کجا معلوم سالم برسم» مردم جمع می شوند پلیس ازدحام را می بیند پا پس می کشد و به گرفتن تعهد کتبی راضی می شود.
به مدد قطع ماهواره و پارازیت بسیار کانال های تلویزیونی را هم اجباراً تورقی می زنی چند تا زن چادر بیچی شده و چند تا مرد از همان جنس مقابلش «کنواسیون لغو قوانین نابرابر تمام حقوق را به زنان می دهد» «زن، پایگاه خانواده، بی حجابی، عفاف، فرهنگ سازی.....»
آخوند از مغازه بیرون رفت و فروشنده ها قاه قاه می خندند برای بقیه مشتری ها با اب و تاب می گویند که دوبله سوبله حساب کردند تا دیگه هوس نکنه بیاد وسط مردم.
اوضاع فرودگاه ها هم افتضاح تر از همیشه. با افتخار روی پلاکاردهای بزرگ نوشته شده شلاق مجازات برخورد با بدحجابی. اما هنوز گیت های سپاه به سفت و سختی سال گذشته نیست با یک تذکر و چشم گفتن می شود به سلامت گذشت اما روزی ۵، ۶ تا از پروازها کنسل می شود. یا هواپیما پرواز نمی کند و مسافرها رو پیاده می کنند تا سوار هواپیمای دیگری شوند یا بعد از یک ساعت پرواز هواپیما به راه می رسند. مسافرها حمله بردند طرف مقامی مسئول، سرش را بالا گرفت و گفت همینکه هست ایران تحریمه!
البته هنوز مردم به ویژه زنان با وجود فشارهایی که اخیراً فزونی یافته تغییر نیافته و مقاومت زنان ادامه دارد.
پلیس سرمیدان مدارک موتور را می خواهد موتور را پلیس کارت شناسایی خواست!!!! «این حق منه»
بالاخره خرداد خونین از راه رسید

خود بهره می جویند، حاکمیت نیز در حال کشف و ابداع شیوه های نوین تر کنترل و سرکوب است. ۲۲ بهمن برای جمهوری اسلامی طعم شیرینی داشت. روزی که از سازماندهی سالانه ی خود جهت مراسم ۲۲ بهمن بهره گرفت تا شهروندان معترض را محاصر کند. آنها توانستند مردمی عادی از جمله معلمان و کارمندان ادارات را به گونه ای در این تظاهرات سازمان دهند که عملاً جزئی از نیروی سرکوب به نظر آیند و خیابان ها را با رنگ خودی بیاکنند. آنها از این تجربه استفاده خواهند کرد. ۱۵ خرداد که سالروز مرگ خمینی است و هر ساله در مقیاسی گسترده برای برگزاری آن تدارک می شود و سازمان داده می شود، ابزار مفیدی است جهت بوش به مردم. هم اکنون گزارش ها حاکی از برپایی چادرهای صحرائی در جنوب تهران به ظرفیت یک میلیون نفر است. آنها تمام تلاش خود را به کار خواهند گرفت که از تمام

شهرهای ایران و از طریق بسیج ادارات و محلات و مدارس، جمعیتی عظیمی را به این مناسبت به تهران بکشند و با نوحه خوانی و غذای رایگان، آنها را تهییج کنند تا خیابان های شهر را در ۲۲ خرداد به اشتغال خود درآورند و بیعتی دوباره را نمایش دهند. آنها پول، امکانات و دست باز دارند تا چنین سازماندهی ای انجام دهند و شهروندان را دوباره در تله ای مشابه با ۲۲ بهمن به دام بیندازند. اما آنها قادر نخواهند بود این جمعیت را تا ۳۰ خرداد در تهران نگاه دارند. این جمعیت به سفری تفریحی کوتاه مدتی آمده که باید به خانه بازگردد. آنها که باقی ماندند نیز به دلیل طولانی شدن کمپین فرسوده می شوند. در نتیجه ۳۰ خرداد روزی خواهد بود که دشمن در ضعیف ترین موقعیت خود و مردم معترض در نیرومندترین وضعیت خود قرار دارند. در چنین روزی است که خیابان را می توان از جمهوری اسلامی بازپس گرفت.

اخبار کوتاه

بار دیگر اعدام؟

عباس جعفری دولت آبادی، دادستان تهران، از تایید و قطعیت حکم اعدام محمدعلی صارمی، جعفر کاظمی و محمدعلی حاج آقایی خبر داده است.

دولت آبادی در پاسخ به این سوال که آیا در حوادث بعد از انتخابات به صورت مشخص تا به حال کسی از متهمین دستگیر شده، اعدام شده است نیز گفت: ما برای ده نفر از کسانی که در جریان حوادث پس از انتخابات و به خصوص روز ۶ دی ماه (عاشورا) به دستگیر شدند، به اتهام محاربه کفرخواست صادر کردیم و سه فقره از احکام اعدام که توسط دادگاه بدوی صادر شده بود، در دادگاه تجدیدنظر تأیید شد.

به گزارش هفته نامه ی پنجشنبه وی در این خصوص اینگونه توضیح داد: احمد دانشپور مقدم، محسن دانشپور مقدم و عبدالرضا قنبری از هواداران و وابستگان به سازمان مجاهدین خلق هستند که عبدالرضا قنبری در روز عاشورا مستقیماً برای ایشان گزارش می‌داده است. حکم اعدام این سه نفر قطعی شده است، اما درخواست غفو کرده‌اند. سه نفر دیگر نیز به نامهای مطهره بهرامی حقیقی، ریحانه حاج ابراهیم دیاب و هادی قائمی در دادگاه بدوی محکوم به اعدام شدند، اما مجازات آن‌ها در دادگاه تجدید نظر به حبس تبدیل شد.

جعفری دولت آبادی افزود: در حال حاضر به حکم اعدام تأیید شده داریم که مربوط به محمدعلی صارمی، جعفر کاظمی و فردی به نام محمدعلی حاج آقایی است که هر سه نفر از هواداران سازمان مجاهدین خلق هستند. ارتباط این سه نفر با سازمان مجاهدین خلق آشکار و مسلم است. این عده وابستگی گروهی دارند و در شهریور سال ۱۳۸۸ دستگیر شده‌اند.

لازم به ذکر است که تأیید حکم اعدام به این مناسبت که هراصلحه امکان اعدام این سه تن وجود دارد. درحالیکه ادعاهای دادستان تهران با واقعیت همخوانی ندارد و برای مثال صارمی ابتدا به اتهام بازدید از فرزند مجاهدش در اشرف و نیز حضور در گورستان خاوران دستگیر شده و اکنون به اعدام محکوم شده است.

یورش به مادران خاوران

روز پنجشنبه ششم خرداد، مادر لطفی بنا بر سنت هرسال، در صدد بود مراسم سالگرد یادبود فرزند جان باخته اش انوشیروان لطفی را در منزل برگزار کند. بنا به اطلاعیه کانون زندانیان سیاسی در تبعید، چند روز پیش از مراسم مأموران وزارت اطلاعات با وی تماس می‌گیرند و وی را برای لغو مراسم تحت فشار قرار می‌دهند و تهدید می‌کنند در صورت برگزاری مراسم همه شرکت کنندگان را آن در دستگیر خواهند کرد. با اصرار و پافشاری مادر، آن‌ها با برگزاری مراسم خانوادگی موافقت می‌کنند. مادر مراسم را لغو و به خانواده‌ها اطلاع می‌دهد. مأموران انتظامی و امنیتی از بعداز ظهر روز پنجشنبه در اطراف منزل مادر لطفی مستقر می‌شوند. نزدیکی‌های پایان مراسم زنگ منزل مادر را به صدا در می‌آورند. دو نفر از مأموران وارد منزل می‌شوند و مهمانان را برای ترک مراسم خانوادگی تحت فشار قرار می‌دهند. با مقاومت مادر لطفی مواجه می‌شوند. مهمانان را تهدید به دستگیری می‌کنند و مدارک شناسائی آن‌ها را ضبط می‌کنند. در اثر درگیری و فضای متشنجی که ایجاد می‌کنند، مادر در ناحیه سر دچار درد شدید شده و بی‌هوش می‌شود. وی را به بیمارستان منتقل می‌کنند. مادر لطفی در حال حاضر لکنت زبان پیدا کرده و در بخش مراقبت‌های ویژه نگره داری می‌شود.

انوشیروان لطفی، فرزند مادر لطفی(فروغ تاجبخش)را رژیم جمهوری اسلامی همراه هزاران زندانی سیاسی دیگر در تابستان ۶۷ به قتل رساند. مادر لطفی یکی از مادران خاوران و ستون اصلی مراسم‌های سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در خاوران است. وی همه ی این سال‌ها از سوی عوامل اطلاعاتی و سرکوب رژیم تحت فشار و مراقبت بوده است.

پاسخی به چند اتهام

مجید محمدی (جامعه‌شناس) در مقاله‌ای که در وبسایت رادیو فردا منتشر شد و به رسانه‌های جنبش ایران می‌پرداخت، نشریه «خیابان» را نیز مورد بررسی قرار داده و گزاره‌هایی عجیب درباره‌ی آن صادر کرده که پاسخی چند را برمی‌انگیزد.

محمدی اینگونه می‌آغازد:

«نشریه «خیابان» را نمی‌توان مشخصاً به جنبش سبز و استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایش نسبت داد اما اگر به جنبش اعتراضی مردم ایران در سال ۱۳۸۸ به عنوان یک جنبش اعتراضی عام نگاه کنیم می‌توان بدان در این نوشته پرداخت.»

مجید محمدی اما در پرداخت خودش تلاش می‌کند با مجموعه‌ای از اصطلاحات و واژگان، تصویری معین از خیابان در ذهن خواننده ایجاد کند. اگر رسانه‌های سبز و فعالین رسانه‌ای آن‌ها، مجموعه‌ای تصویر می‌شوند که در جهت بخشی و کمک به جنبش مردمی می‌کوشند، خیابان اما نشریه‌ای ایدئولوژیک نامیده می‌شود که می‌کوشد جنبش را مورد سوء استفاده قرار دهد. محمدی می‌نویسد «این نشریه پس از چند شماره به جایی رسید که چنین نشریه‌ای حتی بدون رخداد جنبش سبز نیز می‌رسید یعنی انتقاد از اصلاح طلبان داخلی...» گویی اصلاح طلبان در طی «رخداد جنبش سبز» اصلاح طلب شده‌اند. اینکه مردمی که در خیابان‌ها مبارزه کرده‌اند آیا در فرآیند این مبارزه تلهای اصلاح طلبان را ناکارا، ناهمخوان با واقعیتی که در خیابان‌ها مشاهده می‌کنند، و مانعی در حرکت خود برای کسب آزادی و برابری تشخیص داده

با واژگان خودمان در رسانه خودمان

از جانب خیابان توسط مجید محمدی چنین توصیف می‌شود: «خیابان صرفاً اخبار سرکوب‌ها را پوشش می‌داد تا خون انقلابی به جنبش تزریق کند.» و بعد تلویحاً خیابان را به گزاره نویسی خبری و کذب نمایی متهم می‌کند و می‌نویسد که با دیدن هر شماره خیابان خواننده (در صورت عدم دسترسی به نشریات دیگر) می‌پنداشت که رژیم سیاسی عن قریب سقوط خواهد کرد

پوشش خبری رسانه‌های سبز تلاش روزنامه نگاران مستقل جهت اطلاع رسانی آزاد قلمداد می‌شود، ولی پوشش خبری خیابان «صرفاً» جهت تزریق خون انقلابی توصیف می‌شود. فکر نمی‌کنید کمی غیرمنصفانه است؟ اخبار و گزارشات خیابان جعلی بوده است؟ خوشبختانه آرشبو کامل روزنامه خیابان و نشریات سبز موجود است. کمی تورق کنید آنها. در روزهای اول که هنوز اصلاح طلبان هیچ تمایلی به رویارویی با کلیت نظام نداشتند، اخبار کشتار مردم و خشونت سپاه را منعکس نمی‌کردند. شعارهای رادیکال مردم گزارش نمی‌شد و موارد مشابه. یا در بعد از عاشورا، بروید گزارشات رسانه‌های سبز و خیابان را در بیست و دو بهمن، چهارشنبه سوری، سیزده بدر، روز کارگر و غیره مقایسه کنید تا ببینید که آن روزنامه نگاران مستقل و آزاد بیشتر پابند موازین حرفه‌ای بودند یا دست اندرکاران خیابان. خوشبختانه قاضی آن مردمی است که در خیابان‌ها بوده است و می‌تواند صحت و سقم پوشش خبری خیابان را با دیگر نشریات مقایسه کند. مجید محمدی می‌کوشد با واژگان چون

اند، مورد پرسش ایشان واقع نمی‌شود. اینکه مشاهده‌ی دقیق تر ساختار نظامی که در پیش چشم یک ملت برهنه شد بر کشتارگران خیابانی چه تأثیری داشته است مورد پرده پوشی قرار می‌گیرد. او ناقده می‌نویسد که خیابان از آنجا که برانداز و نافی کلیت نظام است رهبران جنبش همچون موسوی و کروبی رو مسکوت می‌گذارد. خیابان اما از همان ابتدا وظیفه‌ی صلابت‌بخشی به فرودستان و سلب صدا شدگان را در پیش گرفته است. حرف‌ها، سخن‌ها و گزارش‌هایی وجود دارند که همه رسانه‌ها آنها را مسکوت می‌گذارند (گرچه کمتر جامعه‌شناسی بر آنها خرده گرفته‌اند). اما خیابان رسانه‌ی در سکوت رها شدگان» بوده است. موسوی و کروبی را چه نیازی به رسانه‌ی چهار برگی خیابان؟ صای آنها را دهها رسانه‌ی سبز و بین‌المللی و بزرگ پوشش می‌دهد، حتی بی‌اهمیت‌ترین ملاقات‌ها و کشتن‌ها آنها را. اگر «خیابان» رسانه‌ی مردم معترض شد دقیقاً به همین دلیل بود که برخلاف دهها نشریه‌ی سبز، که صفحات خود را به عکس‌های تمام‌قد دو یا سه سیاستمدار اصلاح طلب و ذکر واو و باو بیانیه‌های آنها اختصاص می‌دادند، صفحات خود را به قهرمانی‌ها و اشک‌ها و اندوه‌های شهروندان عادی جامعه اختصاص می‌داد. اگر تمام نشریات سبز، به تکتیک همزمان مقاله‌ای یکسان از گنجی، نبوی، کدیوری یا دو سه نویسنده‌ی دیگر محدود کرده بودند، تحلیل‌هایی را منتشر کرد که در تمام رسانه‌ها ممنوع بودند. جالب اینجاست که پوشش اخبار بیکار مردم و سرکوب حاکمیت

آقای موسوی، هیچ اعدا نمی‌نیست!

امین حصوری

به مراتب بیش از دیگران ارج می‌نهند؛ «برای که مردگان این سال، عاشق‌ترین زندگان بودند» (۱). موضوع این است که برخی حاضر نمی‌شوند برای حفظ زندگی و گریز از تهدید مرگ (یا کمتر از آن)، به زبونی و انکار خود تن دهند؛ و چه بسا برخی از آنان تا واپسین دم که ناباورانه عفریت سپاه مرگ را پیش روی خود می‌بینند، ناخودآگاه امید دارند که حقانیت آنان ترازوی نامیزان عدالت را به سمت دیگری رهنمون شود... در نهایت این انتخابی به غایت شخصی است که در مقابل آن تنها می‌توان به احترام سر تعظیم فرود آورد.

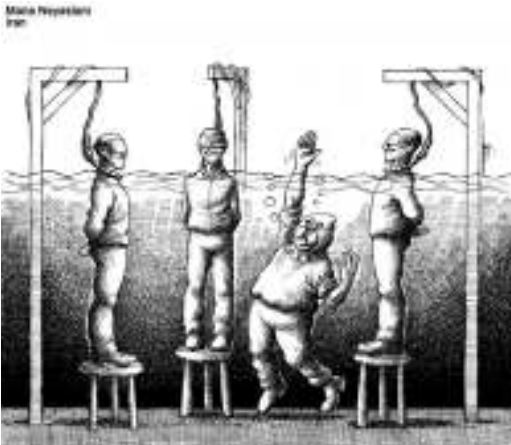
با این حال تا جایی که به شاهدان این روند جنون‌آمیز تاریخ بر می‌گردد، روایت‌گری نقادانه‌ی این چرخه‌ی جنون و تلاش برای متوقف کردن چرخ‌های آن وظیفه‌ی انسان است. بر این اساس ما شاهدان ناگزیر تکرار بی‌وقفه‌ی جنایت، فارغ از هر باور و گرایش سیاسی، بایستی به مبارزه با مرگ آفرینی و مبارزه با «اعدام» به مثابه مصداق عریان بی‌حرمتی به انسان، برخیزیم. از همین زاویه این نوشتار تاملی است در مورد بیانیه‌ی کوتاهی که میر حسین موسوی پیرامون اعدام پنج زندانی سیاسی اخیر صادر کرده است (۲).

بی‌گمان در یک نگاه کلی و فارغ از ضرورت‌ها و پتانسیل‌ها و نیز محتوای بیانیه‌ی یاد شده، می‌توان این اقدام (صدور بیانیه‌ی انتقادی از سوی آقای موسوی) را مثبت ارزیابی کرد، چرا که هر

«ایدئولوژیک» و یا «مطلب ترجمه‌ای از کمونیست‌های بلوک شرق؟؟؟» خیابان را غیرمستقل بنمایاند و رسانه‌های سبز را مستقل. اما خیابان دقیقاً به این دلیل مورد استقبال خوانندگان است که قلم‌ها در آن آزاد و مستقل از هر قدرتی هر چه را نیاز جامعه می‌دانند بیان می‌کنند و در جنبه‌ی ملاحظات مالی و سیاسی بخش‌های مختلف حاکمان قرار ندارند. خیابان با منابع مالی صرف آغاز کرد و یک میلیون و پانصد هزار تومان کمک مالی از علاقه‌مندان خود دریافت کرد که می‌شود حدود بیست هزار تومان برای هر شماره (خارج از کمک‌های بیدریغ و گرمی بخش معنوی دوست دارانش). اگر اعتماد خوانندگان و همدلی آنها و تعهد به حقیقت و مردم نزد دست اندرکاران این نشریه نبود، خیابان چه می‌توانست باشد جز یک نمونه دیگر در میان هزاران ورقی که هرگز خوانده نمی‌شوند. از شگفتی‌های عصر ماست که در آن سردبیر سایت یک حزب سیاسی به عنوان روزنامه نگار مستقل تجلیل می‌شود، و فعالین رسانه‌ی کاملاً مستقل، ایدئولوژیک و مغرض نمایانده می‌شوند. استقلال ما اما آقای محمدی، به معنای آزاد بودن از اندیشه ورزی و تفکر نیست. ما نسبت به حقیقت گروه‌های اجتماعی فرودست جانبداریم و در قاموس ما این جانبداری، مجوزی برای دروغ نویسی و گزارش جعلی نیست. شاید نقائص حرفه‌ای کوچکی به دلیل محدودیت‌ها داشته‌ایم، اما روح خیابان به سربلندی خیابان‌های اعتراض تهران است.

لینک مقاله مجید محمدی:

http://www.radiofarda.com/content/FA_green_websites_development/۲۰۵۰۵۶۱.html



آقای کمابیش همان نقشی است که آقای موسوی تاکنون در این جنبش ایفا کرده است. [۱]

آقای موسوی روند دادرسی اعدام‌ها را مبهم و ناروا و ناکافی دانسته و پس از مشابه خواندن این روند قضایی با آنچه در مورد برخی دیگر از دستگیر شدگان جنبش اخیر رخ داده است، چنین رویه‌ای را به دور از عدل اسلامی قلمداد کرده و در نهایت نسبت به همسویی دستگاه قضایی با ارباب قدرت هشدار داده است [متن کامل بیانیه را در پانویست (۳) ببینید].

در بیانیه‌ی آقای موسوی قتل این جوانان به خودی خود چون نفس فاجعه تلقی نشده است؛ پدیده‌ی شوم اعدام مخالفان سیاسی هم در نفس خود مورد اعتراض قرار نگرفته است؛ بلکه تأکید اصلی بر ناکافی یا ناروا بودن روند قضایی است. پرسش اینجاست که اگر این اعدام‌ها همانند بسیاری دیگر از اعدام‌های دهه‌ی اخیر پس از طی کامل مراحل



هر وقت یاد مادرانی می افتم که چند نفر از فرزندان شان اعدام شده اند، تنم می لرزد و فکر میکنم چطور طلاق آورده اند، چگونه زندگی می کنند و در مقابل شان احساس حقارت می کنم که خودم با نداشتن پسر چطور پیرشان بودم و می توانستم حتی درست فکر کنم و دست از خودم و همسر و خانه و زندگی شسته بودم و منجنون وار در خیابان ها می چرخیدم .

با مادرانی داغدار، چشم انتظار و عزاردار وارد منزل مادر بهکیش می شویم، شنیده و خوانده بودیم که ۵ تن از فرزندان و دامادش، یعنی ۶ نفر از اعضای این خانواده در سالهای مختلف دهه شصت اعدام کرده اند ولی نمی دانیم که این سالها چطور بر این مادر گذشته. برای ادای احترام خدمت ایشان می رویم .

مثل تندبسی زیبا روی مبل، کنار واکر مخصوص راه رفتن اش نشستته است. خانه اش از عکس های بچه های جان باخته اش و گلدان های سبز و سرحال پوشیده شده، چای و شیرینی و میوه حاضر و آماده است و منصوره اش، پروانه ای شده بر گردش .

دلمان نمی آید از گذشته صحبت کنیم از هر دری می گوئیم . مادری از میان جمع از دلنگی هایش از زنج های که کشیده و هنوز چشم انتظار فرزندش، شب و روز ندارد می گوید. مادران از بی رحمی ها، از ظلم، از زندان، از بهشت زهرا، از خاوران، از مادر ندا، مادر مسعود، مادر کیانوش و از سفر رشت و کرمانشاه، از اعدام های اخیر و از بی قانونی های موجود سخن می گویند.

مادر بهکیش، اینگونه آغاز می کند: این دل که طاقت حرف زدن نداره، یکی، دو تا، سه تا، ۵ تا از بچه هامو ازم گرفتند، ۵ جوان تحصیلکرده و انسان، از کدامشان بگوئیم. همه خوب بودند، دلسوز و مهربون می توانستند زندگی خوبی داشته باشن. بچه بزرگم که کشته شده زهرا بود، خودش فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود. خودش مشکلی نداشت و برای مردم خودش را به کشتن داد. شوهرش سیامک اسدیان را هم کشتند و هر دو خیلی انسان و دلسوز مردم بودند. سیامک(اسکندر) را در سال ۶۰ در یک درگیری کشتند. او پسری بسیار نازنین و مهربان بود. او حتی آزارش به یک مورچه هم نمی رسید. برای او مراسم با یکوفه در خرم آباد گرفتند بودن که بی نظیر بود. همه لرها به صورتشان چنگ می انداختند و مویه می کردند. خانه و خیابان پر از جمعیت بود.

زهرا اول سال از همه شاگردانش می پرسید: شغل پدرت چیست؟ «بعد بیشتر حقوق اش را صرف شاگردهایی می کرد که فقیر بودند. می گفت: زهرا جان، قدری هم برای خودت نگه دار. می گفت: «مادر اینها گرسنه اند، تقصیر خودشون که نیست». سر این بود که گرفتشت. به جرم انسان بودن، نمی دوند چه جور گرفتشت و با چه وضعی کشتنت، حتی قبرش رو هم نشانمون ندادند. همیشه می گم آقایون خیلی افتخار کنیند، دختر پیغمبر هم قبرش ناپیداست، بگذار قبر زهرای من هم ناپیدا باشه.

برای اینکه بچه ها رو جمع و جور کنیم، شبانه خونه مشهد رو فروختیم و به کرج اومدیم ولی همونجا همه بچه هامو جلوی چشمان من و پدرش گرفتند.

بعدهش محمود، محمد، محسن و علی ...

بعدی و عمیقتر انحطاط جامعه ی ما - از جمله شرایط اسفبار کنونی - انکار می کند؛ و از سوی دیگر (و مهمتر آنکه) با تاکید بر چنین فراخوانی، افق ها و ظرفیت های نوجویی و تحول خواهی جنبش حاضر را به مسیری می خواند (اسلام سیاسی) که باطل بودن آن به فاجعه بارترین شکل ممکن در سه دهه ی اخیر تجربه شده است. به بیان دیگر در حقیقت این شخص آقای موسوی است که «پای در گذشته» مانده است و اگر نقد امروزی وی خواه نا خواه با نقد گذشته ی او و تاریخچه ی حکومت اسلامی در می آمیزد، بیشتر از آن روست که او هم اینک نیز مدافع سرسخت آن گذشته بوده و - رسماً - خواستار بازسازی و احیای شالوده های آن دوران در قامتی نو و با تکیه بر پتانسیل های جنبش مردمی است.

۳) متن بیانیه ی اخیر مهندس موسوی به مناسبت اعدام های روز ۱۹ اردیبهشت / به نقل از وب سایت «کلمه» :

«اعلام اعدام ناگهانی پنج نفر از شهروندان کشور بدون آنکه توضیحات روشن کننده ای از اتهامات و روند دادرسی و محاکمات به مردم داده شود شبیه روند ناعادلانه ای است که در طول ماه های اخیر منجر به صدور احکام شگفت آور برای عده زیادی از زنان و مردان خدمتگزار و شهروندان عزیز کشور مانده است. وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان به سمت طرفداری از صاحبان قدرت و مکتنت بلغزد مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت. چگونه است که امروز محاکم قضایی از آمران و عاملان جنایتهای کهریزک و کوی دانشگاه و کوی سبحان و روزهای ۲۵ و ۳۰ خرداد وعاشورای حسینی میگذرند و پرونده های فساد های بزرگ را باز نشده می بینند وپه صورت ناگهانی در آستانه ماه خرداد ماه آگاهی وحق جویی پنج نفر را با حواشی تردید بر انگیز به چوبه های دار می سپارند؟ آیا این است آن عدل علوی که به دنبالش بودیم؟»

http://www.kalameh.com/۱۹۰۳۲۲-klm/۲۰/۰۲/۱۳۸۹/com

۴) در یکی دیگر از فرازهای بیانیه ی اخیر آقای موسوی این گونه آمده است که : « وقتی قوه قضائیه از طرفداری مظلومان به سمت طرفداری از صاحبان قدرت و مکتنت بلغزد مشکل است که بتوان جلوی داوری مردم را در مورد ظالمانه بودن احکام قضایی گرفت» در میان اصلاح طلبان حکومتی پدیده ی رایجی است که حتی پس از فرازهای خوبین جنبش اعتراضی اخیر، نگاه به مسایل جامعه همواره در وهله ی نخست از زاویه ی موقعیت حاکمان و مصالح حکومت (و اسلام) باشد. در حوزه ی بحث کنونی ما، اهمیت ارتکاب جنایت های سازمان یافته از سوی حاکمیت در این نوع نگاه ، بیش از آنکه ناظر به غیر انسانی بودن آنها باشد، وابسته به مخدوش شدن چهره ی نظام و اسلام نزد مردم و لذا تضعیف آن دو (نظام و اسلام) است. به همین خاطر در پس فراز یاد شده نیز نگرانی از مخدوش شدن وجهه ی قوه ی قضائیه نزد مردم مستتر است. برای بررسی نمونه های روشن تری از این نوع نگاه، رجوع کنید به سخنرانی های آقای محمد خاتمی (مهم نیست کدامیک!)

۵) به نظر می رسد یکی از مشکلات «ساختاری» کسانی مانند آقای موسوی در پرهیز از مخالفان با مجازات اعدام آن است که در اسلام مجازات اعدام - بر طبق نص قرآن و سنت های تاریخی آن - به رسمیت شناخته می شود. از اینجا به آن تناقض ژرفی می رسمیم که در بطن مفهوم غریب «حقوق بشر اسلامی» نهفته است.

به هیولایی بدل شده است؛ هیولایی که بقای حیانتش تنها با غارت و قتل و کشتار و سرکوب انسان ها تضمین می شود. بنابراین دور از انصاف است که انتقاد از بی عدلی دستگاه قضایی را با سرپوش نهادن بر ریشه های بازتولید «جنایت های قانونی» و خاستگاه واقعی بی عدالتی ملازم آنها ابتر بگذارید. وانگهی اگر به راستی به ضرورت خشونت پرهیزی در این جنبش باور دارید، باید قاطع و شفاف نفس مجازات اعدام را محکوم کنید(۵)؛ چرا که هیچ اعدامی عادلانه نیست! خواه هنگامی که تیغ مصیبت بار آن ریشه ی حیات مخالفان سیاسی را قطع می کند و خواه زمانی که بزهکاران کم سال، مجرمان جنایی، دگرپاشان جنسی، اقلیت های مذهبی و قومی و به طور کلی شهروندان جامعه را قربانی می سازد(نویز و کردار می تواند معیاری روشن برای پابندی عملی به خشونت پرهیزی و کنش مسالمت آمیز



باشد، که به طبع با چنین سنجه ی می توان و بایستی گذشته ی تاریخی را هم های برجسته ی سرکوب فراقانونی(را در چگونگی تعبیر کنیم؟! اینکه در تمامی این سال ها و تنها به رغم همین بی عدالتی های دسته ی آخر، آقای موسوی در مسند نخست وزیر، ریاست فرهنگستان هنر و یا عضوی از شورای تشخیص مصحت نظام، در خدمت به این نظام ناقض قانون، حقوق ماهانه دریافت می کرده است با موازین «عدل اسلامی» سازگار است؟! مگر آنکه بپذیریم آقای موسوی مصداق های سرکوب فراقانونی را تنها معطوف به سرکوب های پس از انتخابات می داند و برای سایر موارد و سوابق سرکوب ها و قتل ها و اعدام ها وجهه ی قانونی قابل است. از قضا پرسش از این موضوع ما را به همان حوزه ای می کشاند که موسوی تمام همرانانش در طیف اصلاح طلب از شفافیت سیاسی و اظهار نظر در مورد آن طفره می روند. برای آنها تاریخچه ی مظلمات سیاسی و اجتماعی ما از زمان آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد آغاز می شود.

اما آنچه مسلم است آنکه «عدل اسلامی» مورد نظر آقای موسوی (اگر چنین مفهومی اساس قابل تصور و تعریف باشد) هیچ گاه در دوران حاکمیت متولیان اسلام در این سرزمین وجود خارجی نداشته است که اینک دور شدن از آن موجب دغدغه ی خاطر آقای موسوی یا همراهان او شود. برای دفاع از حقوق انسان ها تنها تکیه بر انسان بودنشان کفایت می کند و نیازی به پشتوانه های جانبی نیست، که اغلب «انسان» را با تبصره هایی چند و به طور مشروط به باورها و موازین خود الصاق می کنند(۶).

آقای موسوی، کودکی که ۳۱ سال پیش به اتفاق یاران سابق (و بعضاً رفقا و مخالفان امروز) از مردم دزدیدید تا آن را به گونه ای پرورش دهید که روزی پرچم اسلام (و احتمالاً «عدل اسلامی») را در جهان به اهتزاز درآورده، سالهاست که خود

ها (از سوی موسوی و اصلاح طلبان) به دور شدن از چارچوب قانون، تنها پاک کردن صورت مساله و نشانی غلط دادن است. قانونی که در فدای انقلاب معلق ۵۷ بر این مردم تحمیل شده، نه برای سعادت مردم، بلکه برای اجرای منویات «اسلام سیاسی» و بقای نظام مدعی اسلام نوشته شد. در این قانون حذف فیزیکی یا اجتماعی مخالفان نظام با تعابیر و عناوین مختلف، با وسواس کامل لحاظ شده است و در تمامی این سالیان هم با پیگیری تمام اجرا شده است. جدا از اینکه در مواردی که لازم بوده، حاکمیت از میزان سرکوب پیش بینی شده در قانون هم فراتر رفته است. به نظر می رسد انتقادات آقای موسوی تنها متوجه این بخش آخر باشد. در این صورت، سکوت ایشان نسبت به کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، قتل های زنجیره ای دگراندیشان در سال ۷۷ و پیش از آن،

قضایی (در چارچوب نظام قضایی و بر مبنای قوانین موجود) رخ می داد آیا قابل اعتراض نبود؟ آیا اعدام «قانونی» از قبح مجازات اعدام و قتل نفس می کاهد؟! و اینکه در صورت تحقق مسیر قضایی «مطلوب»، آیا می توان تصور کرد که آقای موسوی نیازی به صدور بیانیه نمی دید؟

در واقع در یک بیان کلی دولت/حاکمیت به مثابه کلان ترین و متمرکزترین مصداق قدرت مجسم در هر جامعه توان آن را دارد که قتل را به دو نوع مجاز و غیر مجاز تقسیم کند و ارتکاب قتل نوع مجاز یا «قتل قانونی» را در هیات مجازات اعدام به انحصار خود درآورد و با توسل به ابزارهای متعدد خود، به آن مشروعیت قانونی و هنجاری ببخشد. بدیهی است که اگر این دولت در یک کشور پیرامونی و به لحاظ سیاسی منطح مستقر باشد، پیش از هر چیز حربه ی قتل قانونی را

برای ارباب و سرکوب مخالفان خود به کار خواهد گرفت (در ایران اعدام های دهه ی ۶۰ و اعدام های سال های اخیر نمونه ی برجسته ای ست).

آقای موسوی در این بیانیه با پیش فرض قرار دادن مرجعیت قانون موجود، در همان مسیر یافتاری همیشگی بر اصل نظام و اجرای بدون تنازل قانون اساسی، تنها مخدوش بودن روند قانونی این اعدام ها را مرکز توجه خود قرار می دهد و فارغ از آن است که در مقام همان قانونی که وی دور شدن از آن را مسبب اصلی مشکلات دانسته و همگان را به پیروی از آن فرا می خواند، بندهای متعددی هست که وی آنها نه تنها اعدام (قتل قانونی) به عنوان گونه ای عادی از انواع مجازات اسلامی برای مجرمین جنایی و «شرعی» در نظر گرفته شده، بلکه راههای متعددی هم برای حذف فیزیکی مخالفان سیاسی نظام از «اعدام قانونی» پیش بینی شده است. صدور حکم مجاریه برای تعدادی از دستگیر شدگان جنبش از مقام همین قانون استخراج شده است. حتی اگر بپذیریم دستگاه قضایی اینک به واسطه ی تاثیر پذیری از نهاد های قدرت (در تعبیر آقای موسوی) از قانون اساسی دور شده و چنین احکام اعدام ناعادلانه ای را صادر کرده است، در مورد سوابق اعدام انبوه مخالفان سیاسی در سال ها و دهه های پیش چه می توان گفت؟ آیا روند دادرسی و اجرای آنها بر اساس قانون بوده است؟ یا اینکه در آن دوره ها هم (که «دوران طلایی انقلاب اسلامی» را هم در بر می گیرد) دستگاه قضایی متأثر از قدرتمندان بوده است؟ (و به راستی کدام قدرتمندان؟! در این صورت از یک سو سکوت و همراهی «دلسوزان نظام» و انقلاب را چگونه تعبیر کنیم و از سوی دیگر با این پرسش مواجه می شویم که: پس این «قانون ناب» حکومت اسلامی در چه دوره ای واقعاً به دور از تاثیرات انحرافی «فردان ناب» اجرا شده است؟! واقعیت این است که حواله دادن جنایت

را خیلی دوست داشت. دم خونه قالیچه می انداخت و می نشست و می گفت: «مواظب نیان ما رو بپرن سر چها راه دار بزبن». می گفت: «مگه ما چیکار کردیم که ما رو بکشن؟» می گفت: «هیچی، مگه بچه های ما چیکار کرده بودند».

چی بگم، بی رحم ها، محمد رو اسفند سال ۶۰ سیامک رو مهر ماه ۶۰ زهرا رو شهریور ۶۲ محسن رو اردیبهشت ۶۴ و محمود و علی رو شهریور ۶۷ کشتن. من بیشتر عمرم رو جلوی در زندان ها، برای گرفتن ملاقات و در گورستان ها گذروندم.

مادر بهیچیک باز آهی می کشد و تکرار می کند: زهرا فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود، شوهر داشت، می توانست زندگی خوبی داشته باشه، ولی دلش طاقت نمی آورد مردم گرسنه باشند. هم او و هم شوهرش سیامک را کشتند.

یکی از مادران عزادار با گریه می گوید:



مادر؛ حرفی، پیامی، برای ما مادران عزادار دارید. پاسخ می دهن: صبر و استقامت داشته باشید، بالاخره نتیجه می ده.

ببینید جسد هیچ کدوم از بچه هام رو به من ندادند. داغ فرزند خیلی سخته. اونهم نه یکی نه دو تا پنج تا، با دامادم میشه شش تا. آنهم چه بچه هایی، یکی از یکی نازنین تر. من به اسم همشون قسم می خورم و امید دارم که روزی دارم را بستانم.

محمود و علی رو که کشتن، بعداز سه ماه فقط ساک اونها رو دادند و حتی وصیتنامه هایشان را هم ندادند و گفتند: «پاره کرده ایم». هر چه فریاد می زدم، التماس می کردم، بگید کجا خاکشان کرده اید؟ نگفتند. مدتهای طولانی در راه اوین و بهشت زهرا سرگردان بودم. به بهشت زهرا می رفتم می گفتند: «برید از اوین بپرسید ما نمیدانیم». به اوین می رفتم می گفتند: «برید از بهشت زهرا بپرسید ما نمی دانیم». آخر، یکی از مامورهای بهشت زهرا دلش به حال ما سوخت و آدرس خاوران رو داد که با همسرم به خاوران رفتم دیدیم چه فاجعه ای اتفاق افتاده. فقط برای همه مادران آرزوی صبر دارم و امیدوارم خون بچه های ما پایمال نشه.

همه تحت تاثیر صحبت های مادر، در حالی که اشک می ریختند، آرزو می کنند خون این جوانان درخت آزادی را بارور کند و دیگر هیچ مادری عزادار و داغدار نشود.

(برگرفته از وبلاگ مادران عزادار)

از کدومشون بگم. هر کدومشون در کاری که بودند مسئولانه کار می کردند و گاهی به همین دلیل دچار مشکل می شدند. محمود در سال ۶۲ مسئول کنترل کیفی کارخانه پلاسکو بود و یک بار به دلیل عدم استفاده از مواد اولیه بهداشتی، در انبار را پلمپ کرده بود و ... باز تکرار می کند: «زهرا من فوق لیسانس فیزیک و دبیر بود». اونها زندگی شونو برای مردم دادن ولی مردم از دل ما خبر ندارند.

محمود زمان شاه هم زندان بود و حبس ابد داشت و بعد از رفتن شاه، قبل از انقلاب سال ۵۷ روی دست های مردم به همراه سایر زندانیان سیاسی از زندان آزاد شد. ولی دوباره او را در سال ۶۲ دستگیر کردن و بهش ۱۰ سال حکم دادند. ۵ سال حبس اش رو کشیده بود که در سال ۶۷ اعدام اش کردند. یک روز که ملاقات رفته بودم، یک دفعه دیدم

اقتصادی تایلند همیشه به فرودستان جامعه خود با تحقیر نگریده، آنان را نادان خوانده و سزاوار هیچگونه حقوق اجتماعی نمی دانند. آنها هرگونه اقدامی هر چند محدود در جهت بهبود وضعیت این اقشار را تهدیدی برای سیستم حاکم بر جامعه می دانند.

امروزه جبهه ی متحد دموکراسی علیه دیکتاتوری تنها هواخوان تاکسین را در بر نمی گیرد. مبارزات این جبهه که به جنبش سرخپوشان مشهور است اکنون چهره ای کاملا طبقاتی به خود گرفته است. سرکوب بیرحمانه اخیر بدون شک در تفرق و خشم توده ها نسبت به دولت کودتا افزوده است. در حالیکه نیروهای نظامی و امنیتی تایلند متعصبین را به زور از شهر اخراج می کردند، تلویزیون ها تصویر یکی از زنان معترض را پخش می کردند که به گزارشگر چنین گفت: ما پیروز شدیم. چرا که برای نخستین بار در تاریخ تایلند مردم فرودست به خیابان ها آمدند و صدای آنها در حیات سیاسی کشور طنین افکن شد.

کشمکش های کنونی تایلند ریشه در تضادهای طبقاتی ژرف این کشور دارد. تایلند کشوری با دو جهان است. جهان بیپزینس، آسمانخراش های شیشه ای لوکس، اتومبیل های گران قیمت، ژنرال ها، بنگاه های مالی، بورس، سهام و صاحبان مراکز تفریحی و سکس کلوب ها و یکسو و جهان کپرنشین ها، روز کار و شب های خستگی، بدن های حراج شده و زمین های رها شده در سوی دیگر. اما در مرحله کنونی جنبش سرخپوشان مجبور به عقب نشینی شد. تحلیلگران مردمگرا معتقدند که دو دلیل عمده در تاکنامی جنبش دخیل بوده است. نخست اینکه همچنان فرودستان فاقد حزب و سازمان های خود هستند و رهبری جبهه ی متحد را بخشی از الیگارش حاکم بر جامعه به دست دارد. دوم اینکه مردم دست به تسلیح خود نزنند و خود را به مبارزات مدنی محدود ساختند. اما پلیس و ارتش با اسلحه و تانک به این مبارزه مدنی حمله ور شد و مردم بی اسلحه در میان آتش و خون تار و مار شدند.



آتش در عشرتکده ی غرب

زحل اقتاشی

آتش خشم توده های فرو دست سوخت. سرخ پوشان خشمگین در حمله به دفتر رسانه های سرمایه داری که همه روزه بر علیه جنبش تبلیغ میکردند، یک ایستگاه تلویزیون و دفاتر دو نشریه انگلیسی زبان حامی دولت کودتا را ویران کردند. دامنه این تظاهرات به بیرون شهرها نیز کشیده شد. بسیاری از سرخ پوشانی که در مناطق مرکزی پایتخت گرد آمده بودند، مردم شهرکهای حاشیه ای بانکوک بودند. اینان به هنگام ترک شهر با استقبال گرم و حمایت دوستان و اقوام خود مواجه شدند. حمایت از سرخپوشان، در شمال شرقی تایلند، منطقه ای که در تاریخ طولانی مبارزات عدالت خواهانه خود، شورش های کمونیستی دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی را شاهد بوده است بیش از هر جای دیگریست. با وجود اعلام حکومت نظامی در این منطقه، مردم دوایر دولتی را در چهار شهر آتش زدند.

سرخ پوشان؟

جنبش سرخ پوشان تایلند یا «جبهه متحد دموکراسی علیه دیکتاتوری» جریانیست با بدنه ای متشکل از از کارگران، روستائیان فقیر و تپه ای دستان حاشیه شهرها. این جریان چنان که گفته شد خواستار برکناری دولت تحمیلی این کشور و برگزاری انتخابات جدید می باشد. جبهه متحد دموکراسی علیه دیکتاتوری در واکنش به کودتای سیمتامیرال سال ۲۰۰۶ که علیه تاکسین شیناوارتا، سرمایه دار مردم گرای تایلندی، صورت گرفت تشکیل شد. با وجود این که تاکسین خود نیز عضوی از الیگارش تایلند بود، اما اصلاحات دولت او در جهت رفاه اقشار فرودست به ویژه بیمه درمانی همگانی سبب محبوبیت فراوان او در میان توده ها شد. این اصلاحات خشم و ناخشنودی طبقات مرفه جامعه را با خود همراه داشت و به کودتای نظامی علیه او انجامید. پس از کودتای نظامیان انتخاباتی مجدد را برگزار کردند که در آن انتخابات نیز حزب تاکسین مجدداً به پشتیبانی توده های تهیدست شهری پیروز شد. اما نظامیان بار دیگر با کودتا دولت او را برکنار کرده و وی را به تبعید مجبور کردند. الیت سیاسی

سربازان مسلح ارتش شاهنشاهی تایلند روز سه شنبه بیستم ماه مه، در تهاجمی مرگ بار، مناطق مرکزی شهر بانکوک را از تصرف جنبش سرخ پوشان این کشور بیرون آوردند. جنبش اعتراضی سرخ پوشان ماههاست که با عزمی راسخ و مبارزاتی دلیرانه، خواستار استغفای «بپی سیت» نخست وزیر انتصابی دولت تحمیلی تایلند بوده است. نظامیان در تهاجم خونین سه شنبه، با استفاده از تانک و بولدوزر دیوار مرثعی را که معترضان برای حفاظت خود از لاستیک و خیزران ساخته بودند تخریب کرده، تعدادی را کشته و عده ی بیشماری را با خود بردند. مجموعاً ۷۲ سرخ پوش و ۲ سرباز در آشوب های بانکوک که از ماه مارس آغاز شده بود جان دادند. به گفته شاهدان لاقال یکی از این دو سرباز با آتش گلوله ی دوستان خود جان باخت است.

بیرون راندن خشونت بار سرخپوشان از مناطق مرکزی شهر، به دنبال یک هفته حمله و تیراندازی به تجمعات آنان رخ داد. ارتش در حالیکه مردم را به رگبار گلوله می بست، برای کشتن فعالین رادیکال جنبش از تک تیراندازانش بهره می جست. در روز ۱۳ مه، ژنرالی که به توده ها پیوسته بود در برابر چشمان خبرنگاری که با او مصاحبه می کرد با آتش تک تیراندازان از پای در آمد. نیروهای نظامی در آخرین تهاجم خود بر خلاف عهدی که بسته بودند، معدی که از آن به عنوان پناهگاه زخمیان استفاده می شد را مورد حمله قرار دادند. هر چند اعضای جوان تر جنبش در درگیری خود با سربازان از هرآنچه در دست داشتند استفاده می کردند و گاهی با تیرکمان مواد آتشزا ترابری می شد، جنبش سرخپوشان بر خلاف گفته نظامیان هیچگاه دست به سلاح نبرد. اما در روز بیستم مه، معترضین به هنگام عقب نشینی، دست در دست مردم فقیر شهر، بسیاری از نماد های بورژوازی را به آتش کشیدند. ساختمانهای بزرگ دولتی، بانکها، صرافیه ها، مجتمع های باشکوه تجاری از جمله مجتمع مشهور «سنترال ورلد مال»، همه و همه در